**شرح حال مختصری از «ونسان وان گوک» نقاش هلندی**

**یاسائی، مسعود**

ونسان‏وان‏گوک Vincent Van gogh نقاش معروف امپرسیونیست- Impressi oniste در سال 1853 در یک خانواده هلندی مذهبی در شهر«گروت ذیدر Groot zundert به دنیا آمد.در آغاز جوانی مدت کوتاهی در بوریناژ Borinage بلژیک‏ بسر برد.سپس با کمک عمویش«هندیک وان گوک»در شرکتی به نام«گوپیل»مشغول کار شد. کارش فروش عتیقه و تابلوهای نقاشی دیگران در شهرهای بزرگی چون پاریس لندن و لاهه بود.

در لندن عاشق دختر صاحب‏خانه‏اش«اورسولا»گشت.گرمی و تازگی این محبت‏ شورونشاط عجیبی در وجودش برپا کرد.اما اورسولا عشقش را نپذیرفت-این غم بزرگ‏ ونسان را از مردم گریزان کردو از فرط اندوه خانه‏اش را به نقطه دورافتاده‏ای برد.هرروز که می‏گذشت از علاقه‏اش به فروش تابلوها کاسته میشد و عشقش به اورسولا افزون می‏گشت. سرانجام شبی که با کالسکه از کنار خانه اورسولا می‏گذشت از عروسی او با مرد دیگری آگاه شد.

دیگر همه‏چیز برای ونسان تمام‏شده بود.او با قلبی شکسته لندن و روزهای غم‏انگیز خاکستری‏رنگش را ترک کرد و به نزد خانواده‏اش بازگشت اما دیری نپائید که به‏واسطه‏ ناسازگاریهای محیط و طرزتفکر محدود مردم دوباره مجبور به ترک خانواده شد وبه روحانیت‏ روی آورد.اما این کار هم نتوانست آلام روحی او را تسکین بخشد-کلیسا را رها ساخت‏ و مدت هشت سال آواره و سرگردان به دیارهای مختلف سفر کرد.در طی همین سفرهای‏ طولانی بود که شیفته بیوه‏زنی شد.متأسفانه این‏بار نیز در عشق شکست یافت.

ونسان تشنهء محبت بود و در همان ایام که براثر محرومیت گوشه انزوا گرفته بود به برادرش نوشت:«تئودور هیچ هنری برتر از هنر دوست داشتن نیست».

رفته‏رفته دنیای ونسان رنگ دیگری به خود گرفت او در سال 1889 به عالم هنر قدم‏ گذاشت و نقاشی را که از دیرباز بدان دلبستگی داشت پیشه ساخت و برای تهیه ابزار برادرش‏ تئودور به او کمک می‏نمود.

او در سال 1886 به ایالت پرونس Provence در جنوب فرانسه رفت و در یکی از شهرهای جنوبی آن به نام«آرل»به آفرینش پرده‏های نقاشی پرداخت-پرده‏هائی رؤیائی از طبیعت‏ مرده و اجسام بی‏روح و منظره‏های گویایش.ونسان خیلی زودرنج بود و در تمام عمر یک دوست‏ بیشتر نداشت و آنهم«پل‏گوگن»بود که عاقبت به علت تضاد اخلاقی دوستیشان مبدل به کینه شد.

ونسن فرانسه را ترک کرد و از انگلیس و بلژیک به هلند رفت و سرانجام در یکی از خیابانهای لاهه با زن بی‏پناهی مواجه شد و از روی ترحم به او پناه داد و چندی بعد با او ازدواج‏ کردد.این زناشوئی بیش از پیش ونسان را در چنگال فقر گرفتار کرد.چنانکه از سال 1888 به بعد آنچنان در فشار تنگدستی ماند که راه نجاتی جز مرگ نیافت و عاقبت وقتی در سال‏ 1890 به«اورسوراواز» Auvers sur oise در مغرب پاریس پاریس برگشت با شلیک یک‏ گلوله به زندگی غم‏انگیز خود خاتمه داد.جسم و روح او آرام گرفت اما شعله‏هائی که بر پرده‏های نقاشی روشن ساخته بود به مرور ایام سرکش‏تر و گیراتر شد.